

# زنان داستان نویسی نسل سوم

مریم ابراهیمی در سال ۱۳۵۸ در تهران به دنیا آمد. او لیسانس ادبیات فارسی از دانشگاه آزاد تهران، خبرنگار ایلنا، جامع نیوز، روزنامه نگار و منتقد ادبی است. مجموعه‌ی داستان «از آواز پرنده آغاز می‌شود» را در سال ۱۳۸۵ انتشارات ثالث منتشر کرده است که شامل چهارده داستان کوتاه است. ابراهیمی در حال حاضر مشغول نوشتن اولین رمان خودش است.

## جهت باد

در کانکس را زدند. دماسنج را زمین گذاشت و به سمت در رفت. پایش را روی چارچوب در فشار داد و در را به طرف خودش کشید. در با صدا باز شد و چارچوب آن تکان می‌خورد. دستش را به چارچوب گرفت و به صورت مرد روبه‌رویش نگاه کرد.

«داداش، شما این‌جا کفن ندارین؟»

«نه، مگه اینجا مرده شورخونه است؟»

«می‌خوام بگم شما با بی‌سیم بگین کفن بیارن. مرده‌هایی که تازه از زیر آوار در آوردیم، بی کفن موندن.»

«مرکز ما هوا شناسیه، این جور چیزها را باید از هلال احمر بگیرین.»

«جنازه‌ی بچه‌ها بی کفن موندن، می‌گه ما مرکز هواشناسیه، باشه، نمی‌تونین خبرشون کنین؟ نه آب داریم نه برق، دارو هم به اندازه‌ی کافی نیاوردین. نمی‌تونین خبرشون کنین؟ پس اومدین این‌جا چی کار؟»

مرد شانه بالا انداخت و در کانکس را به هم زد و برگشت طرف دماسنج. دماسنج را تکان داد و عدد روی آن را خواند. چیزی روی کاغذ نوشت و از پنجره به بیرون نگاه کرد. مرد تلوتلوخوران می‌رفت. طرف دیگر چند سنگ پوزه‌های‌شان را لای خاک و آجر می‌مالیدند و پارس می‌کردند. مرد با بیل خاک‌ها را کنار می‌زد. دست‌هایش عقب و جلو می‌رفت و خاک و آجر پشت سرش خالی می‌شد. مرد تلی از خاک، پشت سرش ریخت، بعد دستش

شل شد و روی زمین زانو زد. از لای خاک گوشه‌ی پارچه‌ی بیرون آمده بود. مردی صورتش را به پارچه چسباند و خودش را روی خاک انداخت. از کنار پنجره خودش را کنار کشید. به ردیف قوطی‌های کنسرو که انبار کرده بود، نگاه کرد. سرش را تکانی داد. گفته بود ما چند نفریم و کلی کنسرو گرفته بود.

«این‌جا خر تو خوره، فقط نمی‌دونم ذخیره‌ی آبم کافیه یا نه، ماموریت‌های خوش آب و هوشونو سوگلی‌هاشون می‌رن، هر جا خونه خرابیه ما رو می‌فرستن. باید زنگ بزوم به رییس و بگم این‌جا خیلی قمر در عقربه، باید حق ماموریتو زیاد کنه.»

از سوراخ کانکس به جهت باد نما نگاه کرد و چیزی روی کاغذ نوشت. بی‌سیم را برداشت و شماره گرفت. خودش را معرفی کرد و گفت:

«الان هوا ۱۷ درجه‌ی سانتیگراد بالای صفره و جهت باد از غرب به شرقه.»

بعد از مکث کوتاهی توضیح داد:

«الان هوا بد نیست ولی با توجه به کویری بودن منطقه، پیش‌بینی می‌شه، دما در شب تا دو درجه بالای صفر افت کنه.»

بی‌سیم را قطع کرد. رییسش نبود که بگوید «این‌جا چه جهنمیه که منو فرستادین.»  
غرغر کرد.

«پشت میز نشستن، مال او نه، خرابکاری‌هاشو ما می‌کنیم. اون یکی مردک فکر می‌کنه این‌جا مرده‌شورخونه است اومده از من کفن می‌خواد. زده به سرش. من هم اگر به جای اون بودم تا حالا خل شده بودم.»

در را باز کرد تا هوای تازه بیاید، ولی بوی گند به دماغش خورد. زردی خورشید کم‌رنگ‌تر شده بود و هوا داشت تاریک می‌شد. از مردی که روی زمین افتاده بود، خبری نبود. هنوز بیل و کلنگ در دست‌ها بالا و پایین می‌شد. تریلی از جلو چشمانش رد شد.

بازش جنازه‌هایی بود که با پارچه‌های گل‌گلی کفن کردن.»

پاهایش را به هم فشار داد. این یا و آن پا کرد.

«تو کانکس که نمی‌تونم خودمو خالی کنم، باید برم بیرون.»

کفش‌هایش را پوشید.

«رو تپه‌ها هم که نمی‌شه، دیده می‌شم، حالا آب از کجا بیارم.»

دور و برش را نگاه کرد. بادش آمد چند تا بطری آب‌معدنی هم با کنسروها توی کانکس قایم کرده، خیالش راحت شد.

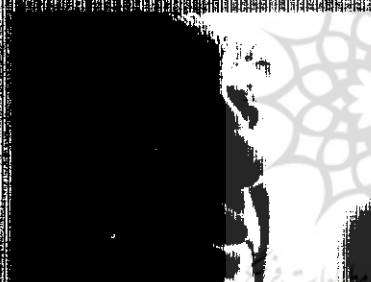
«ولش کن، می‌رم همین دور و برها خودمو خالی می‌کنم.»

بطری آب معدنی را برداشت و از کانکس بیرون رفت. اولین کپه‌ی روشنایی آتش را از دور دید. چند لحظه بعد یک کپه‌ی دیگر از سرشاخه‌های نخل توی تاریکی روشن شد. هوا تاریک‌تر شده بود. از لابه‌لای تل خاک رو به رویش تکه‌های آهن بیرون زده بود، جلوتر رفت.

«ماشین یارو چه له شده، حتماً صاحبش هم مرده، چه ماشینی، حیف شد.»  
 «گور بابای خودش و ماشینش، دارم می‌ترکم، همین‌جا می‌نشیم.»  
 شلوارش را تند پایین کشید. هنوز به خودش فشار نیاورده که از پشت سرش صدای پارس شنید. برگشت، سگی به او نزدیک می‌شد. صدای کلفت و دو رگه‌ی بلند شد.  
 «آهای، اون‌جا چی کار می‌کنی؟» بلند شد، شلوارش را بالا کشید و دوید. سعی کرد تندتر بدود.

«الان بهم می‌رسه، چی کار کنم؟»  
 صدای سوتی بلند شد. سگ دیگر دنبال او نمی‌آمد. دوباره صدای سوت شنیده شد و سگ برگشت. آب معدنی را پرت کرد وسط خاک و خلی‌ها و شروع کرد به فحش دادن.  
 «به اون مادر قحبه می‌گم، این‌جا چه گورستونیه منو فرستادی، این‌ها یه دستشویی هم درست نکردن آدم خودشو توش خالی کنه، همین‌که صبح بشه زنگ می‌زنم.»

مریم ابراهیمی، از پرنده آغاز می‌شود، تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۵، صص ۴۸ تا ۴۵



جمال جرحانی

تفسیر داستان «جهت باد»

نویسنده‌ی داستان کوتاه «جهت باد» از موضوع ژورنالیستی زلزله‌ی «بم» گرفته‌برداری کرده است، البته بی‌آن‌که از شهر بم نامی به میان آورده باشد. ادبیات ژورنالیستی (شعر، داستان) به آثار خلاقه و نیم‌خلاقه‌ی گفته می‌شود که از حوادث روزگار خود الهام گرفته باشد و موضوع‌های روز و خبری را پیش بکشد. معمولاً با تفسیر این وقایع و گذشت روزگار موضوع‌های آن کهنه می‌شود و خواننده کمتر به خواندن این نوع آثار از خود رغبت نشان می‌دهد. رمان‌های صدر انقلاب مشروطیت مثل «سیاست‌نامه‌ی ابراهیم بیگ» نوشته‌ی حاجی زین‌العابدین مراغه‌ی و «مسالک‌المحسنین» اثر عبدالرحیم طالبوف

و شعرهای سید اشرف گیلانی از این جمله‌اند.

زلزله‌ی مهیب و فاجعه‌بار بم توجه و همدردی دنیا را برای مدتی به خود جلب کرده بود و اکنون بعد از سه سال از وقوع آن دارد از یاد می‌رود؛ زلزله‌یی که سی و چند هزار کشته بر جای گذاشت و خانه‌ها و آبادی‌های بسیاری را با خاک یکسان کرد و خانواده‌هایی را به عزای عزیزان خود نشاند؛ انگار بمبی اتمی در شهر بم انداخته بودند.

اما آنچه قالب ژورنالیستی داستان کوتاه «جهت باد» را می‌ترکاند و موضوع روز آن جنبه‌ی عام و کلی پیدا می‌کند ارایه‌ی نمایشی و بی‌طرفانه‌ی آن است و خصوصیت جهانی آن که می‌توان بعد از هر زلزله به هر جای ایران و دنیا و نظایر آن را دید. همین امر، جنبه‌ی خبری و زودگذر موضوع را می‌گیرد و جنبه‌ی هنری به آن می‌دهد؛ به عبارت دیگر، فقط نقل حوادث، همان‌طور که در گزارش‌های خبری دیده می‌شود، داستان را خلق نمی‌کند، بلکه داستان بر اساس انگیزه و بازتاب احساسی و عاطفی وقایع بنا می‌شود و به نتیجه‌ی قطعی مورد دلخواه نویسنده منجر می‌شود.

داستان بر محور بلایی طبیعی غافل‌گیرکننده‌یی می‌گردد که فاجعه‌یی مهلک و دردناک را به وجود می‌آورد و رشته‌ی کار را از دست کارگزاران حکومت و امدادهای کشورهای خارجی بیرون به در می‌رود و همه چیز را واژگون می‌کند.

«بی‌سیم را قطع کرد. رییس‌اش نبود که بگوید این‌جا چه جهنمی که متو فرستادین» کفن برای دفن مردگان پیدا نمی‌شود و آن‌ها را در پارچه‌های گل‌گلی پرده‌ها می‌پوشانند. فاجعه به حدی عمیق و هولناک است که زنده مانده‌ها را از حالت طبیعی خارج کرده است.

«مرکز ما هواشناسیه این جور چیزها رو باید از هلال احمر بگیرین.» صورت مرد سرخ شد. دست‌هایش را تکان داد و صدایش را بالا برد.

«جنازه‌ی بچه‌های بی‌کفن موندن، می‌گه مرکز هواشناسیه، باشه؛ نمی‌تونین خبرشون کنین؟ پس اومدین این‌جا چی کار؟»

نویسنده دریچه‌یی باز کرده به روی این فاجعه و از آن گوشه‌یی از اوضاع و احوال حاکم بر شهر فاجعه‌زده را به نمایش گذاشته است.

«مرد تلی از خاک، پشت سرش ریخت. بعد دستش شل شد و روی زمین زانو زد. از لای خاک گوشه‌ی پارچه‌یی بیرون آمده بود. مرد صورتش را به پارچه چسباند و خودش را روی خاک انداخت.»

تصویر پشت تصویر؛ عمل داستانی را پیش می‌برد.

«تریلی از جلو چشم‌هایش رد شد. بارش جنازه‌هایی بود که با پارچه‌های گل‌گلی کفن شده بودند.»

فضا و رنگ و وضعیت و موقعیت داستان تصویر شده است.

«در را باز کرد تا هوای تازه بیاید ولی بوی گند به دماغش خورد.»

«این‌ها به دستشویی هم درست نکردن آدم خودشو خالی کنه.»  
اشاره‌ی غیرمستقیم به هرج و مرج حاکم بر شهر و غارت اموال مردم.  
«شلوروش را تند پایین کشید. هنوز به خودش فشار نیاورده بود که از پشت سرش صدای پارس شنید. برگشت، سگی به او نزدیک می‌شد. صدای کلفت و دو رگه‌ی بلند شد.  
«آهای اون‌جا چی کار می‌کنی؟»

داستان از زاویه‌ی دید مردی نقل می‌شود که فاجعه در او چندان تاثیری نگذاشته است و تنها به خودش و حق ماموریتش فکرمی‌کند.  
«باید زنگ بزنم به رییس و بگم این‌جا خیلی قمر در عقربه، باید حق ماموریتو زیاد کنه.»

«آ، ماشین یارو چه له شده! حتما صاحبش هم مرده. چه ماشینی! حیف شد.» همین امر، بعد فاجعه را بیش‌تر می‌کند، بی‌اعتنایی و خون‌سردی راوی، خواننده را علیه‌ی او تحریک می‌کند. اگر داستان با همدردی راوی نسبت به فاجعه همراه بود، قدرت تاثیر آن گرفته می‌شد و داستان را به مقاله‌ی جانبدارانه تنزل می‌داد. استفاده از راوی بی‌طرف، برای برانگیختن آن‌چه که ممکن است اسمش را «مشارکت خواننده» بگذاریم شگرد موثری است و با ارایه‌ی تصویرها، بی‌دخالته راوی، درک و فهم داستان را برعهده‌ی خود خواننده گذاشته‌ایم و او را عمیق‌تر در فاجعه فرو برده‌ایم.

همه‌ی این ترندها فقط در داستان کوتاه کوتاه یا داستانک چهار صفحه‌ی به کار رفته است و داستان فشرده‌ی زمانی را پیش چشم می‌آورد. نام داستان نیز پر معناست. مردی در میانه فاجعه‌ی بزرگ و مهیب تنها به «جهت باد» فکر می‌کند و آن را به مرکز گزارش می‌دهد:

«الان هوا ۱۷ درجه‌ی سانتیگراد بالای صفره، و جهت باد از غرب به شرقه.»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی